

راهزنی پرداختند. با گذشت زمان قدرتی به دست آوردند و شهرتشان فراگیر شد. فضیل در مسیر میان سرخس و ابیورد راهزنی می‌کرد و شاید این شغل را برای مقابله با ستم امویان برگزیده بود؛ زیرا این شیوه در مبارزات ملی ایرانیان علیه بیگانگان، در قرن‌های دوم تا چهارم هجری، دامنه‌ای وسیع و طولانی داشته است (حقیقت، ص ۲۷۳-۲۸۸؛ زرین کوب، ص ۱۱۲؛ قشیری، ص ۲۸).

درباره توبه و تغییر شیوه مبارزه سیاسی او به مبارزه فکری روایات گوناگونی نقل کرده‌اند. بنابر یکی از روایات، شبی فضیل به گفت‌وگوی دو مسافر، در کاروانی، گوش می‌داد؛ یکی از مسافران به دیگری می‌گفت: «از راه دور شویم و در خرابه‌ها منتظر باشیم، زیرا در راهی که در پیش داریم مردی به نام فضیل به راهزنی مشغول است.» فضیل از شنیدن این حرف یکه‌خورد و جلو آمد و به کاروانیان گفت: «از این لحظه دیگر، به این کار ننگین دست نخواهم زد». از آن به بعد، توبه کرد و به تزکیه نفس پرداخت (عطار، ص ۷۶؛ قشیری، همان‌جا؛ سجادی، ص ۵۷).

روایت دوم ماجرای عشق اوست. فضیل دلباخته دختری بود و گران‌بهاترین اشیای غارتی را به او می‌داد. شبی که برای دیدار معشوق از حصار باغی بی‌ایا می‌رفت، صدای شخصی را شنید که قرآن می‌خواند و این آیه را تکرار می‌کرد: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» «آیا مؤمنان را وقت آن نرسیده است که دل‌هایشان در برابر یاد خدا و آن سخن حق که نازل شده است خاشع شود؟» (سوره الحديد، آیه ۱۶). فضیل با شنیدن این آیه به فکر فرو رفت و همان لحظه، از دیوار پایین آمد و به سمت صحرا حرکت کرد. در تاریکی راه را گم کرد و برای رفع خستگی وارد

ابوعلی فضیل بن عیاض بن مسعود (۱۰۵-۱۸۷ ق)، ملقب به «شیخ الحرم»، محدث، عارف، و زاهد مشهور تاریخ اسلام است.

در کرامات شأنی رفیع داشت. عده بسیاری، از جمله شافعی، از وی حدیث شنیده‌اند. در تعیین زادگاه او اختلاف نظر است. ابن خلکان دو نسبت طالقانی و فندیقی را برای او می‌آورد و نظر او بر این است که فضیل در طالقان به دنیا آمد و سپس به فندیقی، که دهکده کوچکی در نزدیکی مرو خراسان بود، نقل مکان کرد. ابن قتیبه زادگاه او را ابیورد می‌داند، اما ابن اثیر به سمرقند اشاره می‌کند. اطلاعات ابن اثیر را در این مورد نمی‌توان موثق دانست؛ زیرا در منابع دیگر تأیید نشده است. بنابراین، با توجه به اطلاعات داده شده، روزگار جوانی فضیل در نزدیکی ابیورد یا میان ابیورد و مرو سپری شد و می‌توان ارتباط او را با ناحیه مرغاب تا حدی درست دانست (جامی، ص ۳۷؛ قشیری، ص ۲۷-۲۸؛ دایرةالمعارف فارسی، ذیل «مدخل»).

آغاز زندگی فضیل بن عیاض در هاله‌ای از ابهام است. او از هفت سالگی به آموختن علم نزد پدرش پرداخت. در دوازده سالگی روزها کار می‌کرد و شب‌ها به تحصیل علم می‌پرداخت (اثر آفرینان، ذیل «فضیل عیاض، شیخ الاسلام...»).

در دوره مهدی، خلیفه عباسی، مدتی را به امر پاسبانی مشغول بود. سپس، در یکی از پادگان‌های شهر مرو به سمت سرباز پذیرفته شد و بعدها جزو افسران شد.

به همراه عده‌ای از سربازان آزادی‌خواه، یاران خود، ناراضیان حکومت و عده‌ای دیگر، در کوهستان‌های مرو و باورد گروهی را تشکیل دادند و به

حمد رضا شمس اردکانی ve dğr.; تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و

ایران، (جلد دوم) تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۱ ISAM DN. 260936

خوش رفتار باشد، آیا از آنچه در دوران جاهلیت انجام داده است بازخواست می‌شود؟ فرمود: پیامبر اکرم (ص) فرمودند: هر آنکه در اسلام، نیک رفتار باشد، به آنچه در جاهلیت انجام داده مؤاخذه نمی‌گردد، و هر کس که در اسلام بدی کرد [و رفتار نادرست پیشه ساخت] به آغاز و فرجام خود بازخواست خواهد شد. جمعی از محدثان مانند: ابن المبارک، و ابن عثیمه، و شافعی، و بشر حافی، و یحیی قطان و احمد بن یونس، و احمد بن مقدم، و یحیی بن یحیی تمیمی، و حسین جعفی، و حسین بن داوود بلخی از او حدیث گرفته‌اند.

منابع: رجال، نجاشی، ۲۱۹؛ رجال، شیخ طوسی، ۲۷۱؛ تفسیر عیاشی، ۳۶۰/۱؛ میزان الاعتدال، ۳۶۱/۳؛ سیر اعلام النبلاء، ۶۳۱/۷؛ جامع الزوارة، ۲؛ تنقیح المقال، ۱۴۱/۲؛ معجم رجال الحدیث، ۳۵۴/۱۳؛ مستدرکات علم الرجال، ۲۲۲/۶؛ سید مهدی حائری

**فضیل بن غزوان**، ابو محمد یا ابوعلی، فضیل بن غزوان بن جریر ضبّی کوفی (م ح ۱۴۷ ق) از راویان حدیث شیعه به شمار آمده است. وی از محضر امام جعفر صادق (ع) کسب فیض نموده و به جمع اصحاب آن جناب پیوسته است. برادرش سعید ( ← سعید بن غزوان) و پسرش محمد بن فضیل، از محدثان مورد وثوق شیعه محسوب می‌باشند. بعضی از علمای عامه، فضیل را با عنوان: الامام المحدث الثقة یاد کرده‌اند. وی از اسی حازم اشجعی و ابی زُرّعة بجلي و عکرمه، و سالم بن عبدالله، و شعیب نیز حدیث گرفته است. جمعی از راویان و محدثان شیعه و عامه، از جمله پسرش محمد بن فضیل، و محمد بن ابی عُمیر، و جریر بن عبدالحمید، و عبدالله بن المبارک، و اسحاق آرزق، و ابن نمیر از او حدیث شنیده و نقل کرده‌اند.

منابع: رجال، نجاشی، ۱۲۹؛ رجال، شیخ طوسی، ۲۷۱؛ الکافی، ۲۳۱/۴؛ تهذیب الاحکام، ۳۹۴/۶؛ سیر اعلام النبلاء، ۴۰۲/۶؛ الکشاف، ۴۳۱/۲؛ جامع الزوارة، ۱۱۲/۲؛ معجم رجال الحدیث، ۳۶۰/۱۳؛ مستدرکات علم الرجال، ۲۲۳/۶؛ سید مهدی حائری

**فضیل بن فضالة تغلیبی**، از راویان حدیث شیعه به شمار آمده است، چنانکه در رجال شیخ طوسی و برقی، او را در اصحاب امام صادق (ع) نام برده‌اند. ابن قولویه به سند خود از بکر بن محمد از فضیل بن فضالة روایت کرده، که امام صادق (ع) به او فرمودند: هر آن که ما نزد او یاد شویم و [به سبب مصیبت‌هایی که

همچون احمد بن محمد بن ابی نصر بزّظلی و عبدالصمد بن بشیر عرامی از او روایت کرده‌اند. شیخ کلینی با پنج واسطه از او نقل کرده که گفت: [روزی] به محضر امام صادق (ع) شرفیاب شدم، به من فرمود: ای فضیل! می‌دانی اندکی پیش، چه کتاب را نگاه می‌کردم؟ گفتم: خیر، فرمود: کتاب فاطمه (ع) را مطالعه می‌نمودم. هیچ فرمانروایی نیست که در زمین حکومت نماید مگر اینکه نام خودش و پدرش در آن نوشته است، و من برای فرزندان حسن [مثنی] چیزی در آن ندیدم.

منابع: رجال، شیخ طوسی، ۲۷۲؛ الکافی، ۱/ کتاب الحجّة، باب فیه ذکر الصحیفة و الجفر و التوحید، شیخ صدوق، ۱۴۵؛ بخار الانوار، ۲۱۴/۴۰؛ جامع الزوارة، ۹۱۲؛ تنقیح المقال، ۱۳۱/۲؛ معجم رجال الحدیث، ۳۵۴/۱۳؛ مستدرکات علم الرجال، ۲۲۲/۶؛ سید مهدی حائری

### فضیل بن عثمان ← فضل بن عثمان

**فضیل بن عیاض**، ابو علی فضیل بن عیاض تمیمی زَبُوعی زاهد (م ۱۸۷ ق)، محدث نامدار و مورد وثوق از اصحاب امام صادق (ع). عموم علمای عامه او را به وثاقت و جلال قدر ستوده‌اند. شیخ نجاشی نیز وی را ثقة عامی، توصیف نموده است. گویند که او در سمرقند به دنیا آمد و در آپورد پرورش یافت، سپس برای تحصیل علم به عراق و حجاز کوچید و عاقبت در مکه مکرمه سکونت کرد. مشهور است که در جوانی بین ایسورد و سرخس راهزنی می‌کرد، و سبب توبه‌اش چنین بود که در آن هنگام عاشق دختری شد؛ یک شب وقتی از دیوار بالا می‌رفت که خود را به معشوقه‌اش برساند، صدای شخصی را شنید که این آیه را تلاوت می‌کرد: اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ = آیا وقت آن نرسیده که ایمان آورندگان، دل‌هایشان به یاد خداوند خشوع یابد [و نرم گردد]؟ (حدید، ۱۶)؛ تا این آیه را شنید گفت: چرا، پروردگارا، وقت آن رسیده است. آنگاه در دل شب به خرابه‌ای پناه جست، صدای رهروانی را شنید که با هم گفتگو داشتند؛ یکی می‌گفت: برویم؛ دیگری می‌گفت: خیر، تا صبح نشده حرکت نکنیم، زیرا که فضیل بر سر راه است. با خود گفت: من در تاریکی شب به گناه می‌کوشم در حالی که گروهی از مسلمانان، اینجا از من بیم دارند! خدایا به درگاہت توبه می‌کنم...

فضیل نسخه‌ای از احادیث امام صادق (ع) را تألیف کرده که سلیمان بن داوود منقّری روایتگر آن بوده است. از روایات او است که گوید: به امام صادق (ع) عرضه داشتم: شخصی که در اسلام،

al-Maṭbaʿa al-Kubrā al-Amīriyya, 1321-5. (Reprinted Cairo: Kitāb al-Shaʿb, 1388/1968. 7 (marg.): 2-413. Also ed. Rifʿat Fawzī ʿAbd al-Muṭṭalib. Al-Manṣūrah: Dār al-Wafāʾ, 1422/2001; 2nd printing 1425/2004. Volume 10.)

———. *Kitāb al-Umm*. Ed. Shihāb al-Dīn Aḥmad al-Ḥusaynī. Būlāq: al-Maṭbaʿa al-Kubrā al-Amīriyya, 1321-5. (Reprinted Cairo: Kitāb al-Shaʿb, 1388/1968. Also ed. Rifʿat Fawzī ʿAbd al-Muṭṭalib. Al-Manṣūrah: Dār al-Wafāʾ, 1422/2001; 2nd printing 1425/2004. References to latter edition in *italic*.)

Yahia, Mohyiddin. *Šāfiʿ et les deux sources de la loi islamique*. Turnhout, Belgium: Brepols, 2009.

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

Fudayl b. iyaz (060453)

12 Ocak 2019

CHAPTER 8

## God's Cleric: Al-Fudayl b. ʿIyād and the Transition from Caliphal to Prophetic Sunna

D. G. Tor\*

*For Patricia, with abiding affection, gratitude, and admiration*

One of the most important books ever published on early Islamic history is Patricia Crone's and Martin Hinds's study *God's Caliph: Religious Authority in the First Centuries of Islam*. In that work, Crone and Hinds established that the office of caliph originally combined both political and religious authority, with the caliph considered to be God's deputy on earth (*khalīfat Allāh*), and that the office only eventually lost its religious authority to the new class of religious scholars, especially *ḥadīth* scholars, who arose in the mid-eighth century, claiming to be the true successors to the Prophet's magisterium.<sup>1</sup>

However, while Crone and Hinds meticulously documented the fact that this alienation of religious authority indeed transpired, pinpointed its critical moment as having occurred during the reign of Hārūn al-Rashīd,<sup>2</sup> and showed that it was completed in the ninth century after the failure of al-Maʿmūn's *miḥna*,<sup>3</sup> they did not examine the details of the transferal during the crucial period: the personalities involved, the salient features of the turning point in the relations between caliphs and clerics, and the nature of the relations between the early Abbasid caliphs and the leading figures in the proto-Sunni

\* The author thanks Michael Cook, Patricia Crone, Christopher Melchert, and Michael Cooperson for their comments and suggestions.

1 Crone and Hinds, *God's Caliph*.

2 Crone and Hinds, *God's Caliph*, 88-90. This is what one might describe as the "bucket moment," à la Shakespeare: "Give me the crown. Here, cousin, seize the crown; / ... On this side my hand, and on that side yours. / Now is this golden crown like a deep well / That owes two buckets, filling one another, / The emptier ever dancing in the air, / The other down, unseen and full of water; / That bucket down and full of tears am I, / Drinking my griefs, whilst you mount up on high." *King Richard II*, IV:1.

3 Crone and Hinds, *God's Caliph*, 97: "When al-Mutawakkil abolished the *miḥna* in 234/848f., he formally acknowledged what had been pretty obvious for some time, viz. that al-Maʿmūn's attempt to enforce the role of the caliph as guide in spiritual matters had been a failure. Henceforth the caliph had to satisfy himself with political power, and the textbook view of the nature of the caliphate is substantially correct from this point onwards."

TÖR, D.G. God's cleric: al-Fuḍayl b. 'Iyād and the transition from caliphal to prophetic sunna. *Islamic cultures, Islamic contexts: essays in honor of Professor Patricia Crone*. Ed. Behnam Sadeghi ... [et al.]. Leiden: Brill, 2015, (*Islamic History and Civilization: Studies and Texts*, 114), pp. 195-228. Power and religious authority of *ḥadīth* scholars, with reference to the example of al-Fuḍayl b. 'Iyād (d. 803).

Fuḍayl b. 'Iyāḍ  
060453

21 Kasım 2017

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA CELEN DOKÜMAN

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

700

TOR, D.G. God's cleric: al-Fuḍayl b. 'Iyād and the transition from caliphal to prophetic sunna. *Islamic cultures, Islamic contexts: essays in honor of Professor Patricia Crone*. Ed. Behnam Sadeghi ... [et al.]. Leiden: Brill, 2015, (Islamic History and Civilization: Studies and Texts, 114), pp. 195-228. Power and religious authority of *ḥadīth* scholars, with reference to the example of al-Fuḍayl b. 'Iyād (d.803).

Allah  
011567  
Fuḍayl b. 'Iyād  
060453

11 Aralık 2016

FUDAYI b. 'IYAD  
Muhtar Holland, Public Duties  
Islam, 1973 (London)  
s. 85, 122

Bkg: Hisbe. Pozeti,

Fudayl b. 'Iyaz

31 AGUSTOS 1992

~~25~~

Custucer, 441

Fudayl b. 'Iyaz

31 AGUSTOS 1992

Tarāik II, 188

31 AGUSTOS 1992  
CHABBI, J. Fudayl b. 'Iyād, un précurseur  
du Hanbalisme (187/803). *BEO* 30 (1978)  
pp. 331-345.

Fudayl b. 'Iyaz

31 AGUSTOS 1992

~~84~~

Beḍevī

Tarihü't-Tasavvuf, 26400

13 KASIM 1991

TSV

madde: Fudayl b. 'Iyaz

A. Br. : c. , s.

B. L. : c.vii, s. 4320

F. A. : c. , s.

M. L. : c. v, s. 872-73

T. A. : c.xvii, s. 58-59

52293 CHABBI, J. "Fudayl b. 'Iyād, un précurseur  
du Hanbalisme (187/803)." *B. d'Etudes O.* 30 (1978)  
331-45.

Beyond their miracle working, divine inspiration, and exemplary piety, the friends of God typically serve as spiritual guides and teachers. In the wider Islamic tradition, Ṣūfism provides insights, models, and techniques for spiritual and ethical self-improvement. Many friends of God left detailed accounts of the path (*ṭarīqa*) to wisdom or even the extinction of the self in God (*fanā*). Starting in the earliest period, a distinction was drawn between those who attained sanctity through self-discipline on the path and those who simply had *walāya* bestowed on them by divine fiat. Ibn 'Aṭā'allāh al-Iskandarī (d. 709/1309), himself a venerated friend of God, proposed his own distinction on the theme, which divided the greater friendship from the lesser friendship, both of which are attainable for the adept, although the lesser friendship is more typically his/her spiritual station. Here there seems to have been a broadening of the concept of friendship with God, making it more accessible, if only theoretically, to the average Muslim.

These teachings, which recalled the Prophet's heavenly ascension (*mi'rāj*), were, from the sixth/twelfth century onwards, typically preserved in a confraternity (*ṭarīqa*) gathered around the memory of a saintly founder. The recitation of prayers divinely revealed to the friends (*aḥzāb*, sing. *ḥizb*) vary according to the traditions of each confraternity. Memorialisation takes many forms and has a wide appeal beyond the confraternities. Shrines over the tombs of friends of God are ubiquitous, ranging from elaborate complexes to simple gravesites. Pilgrimage practices quickly evolved around these sites, not all of which actually house the friend's body—relics may be venerated there, or a location might simply have been signifi-

ant in the friend's life and career (*maqām*). Here, intercession is sought from the friend of God and prayers are understood to be especially efficacious. Special days of celebration (*mawlid* or *mawsim*) are usually fixed for each shrine, during which the friend's life and teaching are recalled through various ritual practices such as Qur'ān recitation (*tajwīd*), supererogatory prayer (*du'ā*), dance, and parading. Although popular, these forms of memorialisation have long been criticised. Ibn Taymiyya (d. 728/1328) objected to the festive but occasionally immoral activities associated with saints' days, and he and others condemn the veneration of the friends of God as contrary to strict Islamic monotheism (*tawḥīd*). The Wahhābī reform movement of the eighteenth century and some modern Salafī groups have taken these objections further, attacking shrines throughout the Islamic world.

#### BIBLIOGRAPHY

Ibn Abī l-Dunyā, *Kitāb al-awliyā'*, in *Majmū'at rasā'il*, Cairo 1935; al-Kharrāz, *Kitāb al-kashf wa-l-bayān*, in *Rasā'il al-kharrāz*, ed. Qāsim al-Sammarā'i, Baghdad 1967; al-Tirmidhī, *Kitāb khatm al-awliyā'*, ed. 'Uthmān Ismā'il Yaḥyā, Beirut [1965]; Michel Chodkiewicz, *Seal of the saints. Prophethood and sainthood in the doctrine of Ibn 'Arabi*, trans. from the French by Liadain Sherrard, Cambridge 1993; Ibn 'Arabī, *Fuṣūṣ al-ḥikam*, ed. Abū l-'Alā' al-'Affī, 2 vols. in 1, Beirut [1966]; Ibn 'Aṭā'allāh, *Laṭā'if al-minan*, ed. 'Abd al-Ḥalīm Maḥmūd, Cairo 1986; Alexander Knysh, *Islamic mysticism. A short history*, Leiden and Boston 2000.

RICHARD J. MCGREGOR

al-Fuḍayl b. 'Iyād

Abū 'Alī al-Fuḍayl b. 'Iyād al-Tamīmī al-Yarbū'ī (d. 187/803) was a leading

# نشأة الفكر الفلسفي

## في الإسلام

الزهد والصوف في القرنين الأول والثاني الهجريين

الجزء الثالث

Fudayl B. Iyaz

تأليف

دكتور محمد صالح السنان

Ph. D. Cantab

393-406

S. 010082

الطبعة السابعة

١٩٧٨



دارالمعارف

## الفصل الثالث

### الفضيل بن عياض ومدرسته الزاهدة

١ - حياة الفضيل بن عياض :

إن الفضيل بن عياض ( المتوفى عام ١٨٧ ) هو صورة روحية ضخمة مليئة . وقد اعتبره السلمي في طبقات الصوفية : أول صوفية الإسلام على الإطلاق . ومع ما في هذا من تجاوز ، فازلنا في القرن الثاني - قرن الزهد الضارب نحو التصوف ، غير أن الرجل يمثل تطوراً كبيراً نحو تحول الزهد إلى تصوف يبحث في آفاق النفس الإنسانية ويضع مذاهب أخلاقية ونفسية ، ثم يرتقى شيئاً فشيئاً إلى مذهب فلسفي متكامل .

وقد اختلفت الناس في أصل الفضيل بن عياض ، فبينما يذهب السلمي إلى أنه تميمي ، يروعي ، خراساني من ناحية مرو (١) « ويؤيده ابن الجوزي » وأنه أحد بني يربوع ، يكنى أبا علي ، ولد بخراسان بكورة أبيورد ، وقام الكوفة ، وهو كبير فسمع بها الحديث ، ثم تعبد ، وانتقل إلى مكة فأت بها ، يذهب القشيري إلى أنه « خراساني من ناحية مرو (٢) » ويرى عبد الله بن محمد بن الحارث أن الفضيل بن عياض « بخاري الأصل » ويحسم الأمر أنه عبيدة بن الفضيل بن عياض فيقول « أبي ، فضيل بن عياض بن مسعود بن بشر - يكنى بأبي علي ، من بني تميم ، من بني يربوع ، من أنفسهم . ولد بسمرقند ، ونشأ بأبيورد ، والأصل من الكوفة » وكذلك يذهب إلى هذا خادمه إبراهيم بن الأشعث (٣)

أود أن أصل من هذا إلى أن الرجل كان عربياً ، ولكنه عاش باكورة حياته في خراسان . . . في بيتها وجوها . وقد اختلف الباحثون قديماً وحديثاً حول المدرسة التي تنتمي إليها . فالبعض يعتبره من مدرسة خراسان - والبعض الآخر يعتبره من مدرسة مكة ، وبدرجه الدكتور كامل الشيبني في مدرسة الكوفة ، غير أنني أرى أنه من مدرسة خراسان . وأن سماتها تنبثق فيه . ثم اقتضت قصة تزهده .

(١) السلمي : طبقات ص ٨ .

(٢) القشيري : الرسالة ج ١ ص ٥٧ .

(٣) السلمي : طبقات ص ٦ - ٨ .



حسين بن قاسم بن محمد النعيمي, حمزة بن حسين بن قاسم النعيمي,  
استدركات على تاريخ التراث العربي, قسم السيرة و التاريخ,  
مج. السادس, جدة 1422, ص. 83. ISAM 90259.

آثار الفضيل بن عياض التميمي وما يتعلق بها

FUDAYL  
IYÂ2

رقائق الفضيل بن عياض (٩) \*

لأبي بكر أحمد بن يلول التنوخي (ت ٢٦٢ هـ).

انظر آثار أحمد بن يلول التنوخي.

(٩) توفي سنة ١٨٧ هـ.

26 MAYIS 2005

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

Fudayl

RONART, Stephan and Nandy CEAC s. 179 1959 (AMSTERDAM)

### FUDAYL al-, ibn-‘IYĀD

---

FUDAYL, al-, ibn-‘IYĀD, a mystic (†803) of Persian origin. Chief of a band of brigands, he was so deeply moved by a recitation of the Koran that he completely changed his way of life, went to al-Kūfah to study theology and later to Makkah, devoting himself to comtemplation, austerity and abandonment to mysticism. No works from his pen have come down to us but he is frequently mentioned as a transmitter of *hadīth*\* (Traditions of the Prophet) by other authors.



FUḌAYL B. 'IYĀD,  
UN PRÉCURSEUR DU HANBALISME  
(187/803)

PAR

Jacqueline CHABBI

Fuḏayl b. 'Iyād est un personnage souvent cité. Contemporain du II<sup>e</sup>/VIII<sup>e</sup> siècle, sa période de notoriété coïncide plus précisément avec la fin de la première époque 'abbasside (règnes d'al-Mahdī, 158/775-169/785, et surtout de Hārūn al-Rashīd 170/786-193/809). Son nom apparaît le plus souvent sous la rubrique Mysticisme. Il faut dire que l'on a de bonnes raisons pour cela. Dans sa biographie officielle, c'est-à-dire celle qui se base sur les autorités reconnues du Soufisme, il est invariablement compté au nombre des premiers soufis et biographié comme tel (1). Arabe tamimite du clan des Banū Yarbu', installé en Transoxiane, il serait né à Samarqand, aurait été élevé à Abīward (Bāvard) au Khurasan, mais sa famille serait en fait originaire de Kūfa (2). Durant sa jeunesse, il aurait été bandit de grand chemin. Il se serait ensuite converti à la mystique dans des conditions rocambolesques sur lesquelles s'étendent complaisamment les historiographes tardifs du Soufisme et certains auteurs généralistes (3). Il aurait alors quitté l'Iran pour venir, après un pèlerinage expiatoire à la Mekke, étudier à Kūfa. Il y aurait reçu une formation de muḥaddith et de mystique notamment auprès de Sufyān b. Sa'īd al-Thawrī (161/778) qui dans la Tradition du Soufisme est censé avoir possédé la double compétence (4). Il aurait ensuite été « mandé auprès de Hārūn al-Rashīd pour lui faire des exposés sur l'ascétisme » (5). Il se serait finalement installé à la Mekke et y serait resté jusqu'à sa mort.

1) Sulamī (412/1021) dans les *Ṭabaqāt al-Ṣūfiyya* le classe au N° 1 de la première *Ṭabaqa*, c'est le personnage le plus ancien qui soit cité après Ibrāhīm Adham (161/778).

2) SULAMĪ, *Ṭabaqāt*, 7, 8, les transmetteurs sont Ibrāhīm b. al-Ash'ath dont nous reparlerons et le plus jeune fils de Fuḏayl : Abū 'Ubayda.

3) HUDJWIRĪ (464/1071), *Kashf al-Maḥdūb*, 120, éd. Zukovsky : *Endar Ebteda vey 'ayyārī būd* (au début c'était un 'Ayyār) *ve rāh dāshī miyāne Merv*

*ve Bāvard* (il tenait et coupait la route entre Marw et Abīward). 'AṬṬĀR (627/1230), *Tadhkira al-Awliyā'*, 74-76, éd. Nicholson. IBN KHALLIKĀN (681/1282), *Wafayāt*, N° 531. IBN KATHĪR (774/1373), *Bidāya*, X, 198 : *Kāna shāṭiran yaqta'u al-Ṭarīq* (c'était un shāṭir qui coupait la route).

4) ABŪ NU'AYM, *Ḥilya al-Awliyā'*, VI, 356.

5) Art. *Al-Fuḏayl b. 'Iyād*, Margaret Smith, EI 2. Sezgin précise : « à Baghdād », *Geschichte*, I, 636.

Fundayl b. Lyâz, (434-435)

## اعلام تميم

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No. :	10976
Tasnif No. :	922.97 415.A

1980

المؤسسة العربية للدراسات والنشر

بناية برج الكارلنون - ساقية الخبزير  
ت : ٣١٢١٥٦ - بوقيا ، موكيال ، بيروت  
ص . ب . ١١/٥٤٦٠ بيروت

من العراق الى الحجاز ومعه العالم الجليل عبد الله بن المبارك .. واستأذنا بالدخول عليه فوعظها ثم قال للرشيدي: اخشى ان يكون العلم قد ضاع عندكم كما ضاع عندنا..؟

فلما عاد الرشيد كان اول ما ابتدأ به اصدار اوامره الى الامصار وامراء الجند بان يسعوا جاهدين لتعليم الناس القرآن، وان يخصصوا الجوائز والهبات لذلك. فكثرت القراءة والحفاظ حتى كان الغلام يجمع القرآن وهو ابن ثماني سنوات، والغلام يستبحر في الفقه والعلم والحديث وهو ابن احدى عشرة سنة.

ومن مآثور اقوال الفضيل: لو كانت لي دعوة مستجابة لم اجعلها الا في امام، لانه اذا صلح الامام، أمن العباد.

لئن يلاطف الزجل اهل مجلسه ويحسن خلقه معهم، خير له من قيام ليله وصيام نهاره.

\*\*\*

٣٦٢ - فيروز

مولي حصين بن عبد الله العنبري، التميمي.

وكان قبل اسلامه شجاعاً جواداً، جهر الصوت، كريم المحتد.

وحين اسلم اصبح من معارضي الحجاج الثقفي ومؤيدي الثائر ابن الاشعث. فطلبه الحجاج وجعل لرأسه عشرة الاف درهم. فخرج فيروز الى الناس وصاح: من عرفني فقد اكتفى ومن لم يعرفني فانا فيروز وقد عرفتم مالي ووفائي.. من اتى برأس الحجاج له مائة الف درهم.

فقال الحجاج: والله، لقد تركني فيروز اكثر التلفت وانا بين حربي. ثم القي القبض عليه فقال له الحجاج: والله، لامهدنك ثم لاملنك اين المال..؟ فقال: اخرجني الى الناس حتى اجمعه لك.

فأخرج الى الناس، فأحلهم من ودائعه واعتق رقيقه وتصدق بما عنده من مال. ورجع فقال للحجاج: شأنك الان فاصنع بي ما شئت. فأمر به الحجاج فشد في القصب ثم سل حتى شرح ثم نضح بالحلل والملح. فما تأوه حتى مات.

وكان فيروز قد اسر في حرب يزيد بن المهلب قائد الحجاج سنة ٨٣هـ فاشار على

٢ - يعروق الذهب من اشعار العرب.

٣ - سلوة الغرياء.

\*\*\*

وللفضل اشعار جيدة منها:

عذيري من شاطر اغضبو ه فجرد لي مرهفاً فاتكا  
وقال: انا لك يا ابن الوكيل وهل لي رجاء سوى ذالكا

\*\*\*

٣٦١ - فضيل بن عياض

ابن مسعود بن بشر اليربوعي، التميمي، ابو علي المولود بخراسان سنة ١٠٧هـ. وقدم الكوفة وهو كبير، فسمع عن شيوخها. ثم تعبد وسكن مكة الى ان توفي سنة ١٨٧هـ في خلافة هارون الرشيد.

كان في شبابه شاطراً يقطع الطرق ويسلب المارة، ثم تاب واصبح تقياً ورعاً، محدثاً ثقة فاضلاً كثير الحديث.

اخذ الفقه عن الامام ابي حنيفة وروى عنه الامام الشافعي.

قال سفيان بن عيينه:

- دعانا هارون الرشيد، فدخلنا عليه ودخل الفضيل فقال للرشيدي: يا حسن الوجه، انت الذي امر هذه الامة في يدك وعنقك، لقد تقلدت امراً عظيماً.

ثم اتى كل منا بيدرة، فكل قبلها، الا فضيل، فقال الرشيد: يا ابا علي ان لم تسدحل اخذها فاعطها ذا دين او اشبع بها جائعاً.

فاستغفاه فضيل ولم يأخذها. فلما خرجنا قلت: يا ابا علي انت فقيه البلد والمنظور اليه وتعلط مثل هذا الغلط..؟

فاخذ بلحيتي ثم قال: يا سفيان انت فقيه البلد وتعلط مثل هذا الغلط؟

\*\*\*

وكان الرشيد قد سمع بذكر فضيل وعبادته وعلمه وتقواه، فاشتهى ان يراه.. فتوجه

# نموذج من الأعمال الخيرية في إدارة الطباعة المنيرية

سنة ١٣٤٩ هـ

Fudayl b. Yaqub (185-191)

عمل ووضّع  
محمد منير عبده آغا الدمشقي

أحد علماء الأزهر الشريف وصاحب إدارة الطباعة المنيرية

الحقوق محفوظة

تجعة الثانية

١ هـ - ١٩٨٨ م

للإمام الشافعي

لكة العربية السعودية

لرمز البريدي ١١٤٥١

مكتبة الإمام الشافعي  
الرياض

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
yıl No. :	10401
sayf No. :	297 Dim. N

توفي في قرية له بقرب المدينة يقال لها: فرع - بضم الفاء وسكون الراء - وهي من ناحية الربرة بينها وبين المدينة أربع ليال، وهي ذات نخيل ومياه سنة ثلاث وتسعين، وقيل: أربع وتسعين ودفن هناك قاله ابن سعد في الطبقات وهي سنة الفقهاء رضى الله عنهم كما تقدم <sup>٥</sup> (وممن الامام الفضيل بن عياض) هو أبو علي الفضيل بن عياض بن مسعود بن بشر الطالقاني الاصل الفنديني الايبوردي (١) الزاهد المشهور أحد رجال الطريقة، ولد بسمرقند ونشأ بأبيورد. كان في أول أمره شاطرأ ذا قوة وبأس يقطع الطريق بين ابيورد وسرخس و يفتك بالناس، وكانت أهالي تلك الديار تخافه وتخشى بطشه، وكان سبب توبته أنه عشق جارية فيبنا هو يرتقى الجدران اليها سمع تاليايتلو (ألميان للذين آمنوا أن تحشع قلوبهم لذكر الله) فقال: يارب قد أن فرجع وآواه الليل الى خربة فاذا فيها رفقة فقال بعضهم: نزلت وقال بعضهم: حتى نصبح فان فضيلا على الطريق يقطع علينا قال: ففكرت قلت: أنا أسعى بالليل في المعاصي وقوم من المسلمين يخافونني ههنا وما أرى الله ساقني اليهم الا لارتدع اللهم اني قد تبت اليك وجعلت توبتي مجاورة البيت الحرام ثم هداه الله فتاب الفضيل وآمنهم، ثم انتقل الى الكوفة وكتب الحديث بها ثم تحول الى مكة وأخذ عن علماءها فصار مرجعا للفضلاء وكعبة تقصد من كل مكان: فبدل الله شره خيرا وجعله الله من أئمة أهل السنة والجماعة، قال الله تعالى (الامن ظلم ثم بدل حسنا بعد سوءه فاني غفور رحيم) <sup>٥</sup>

روى عن الأعمش. ومنصور. ويحيى بن سعيد الأنصاري. وعبيد الله بن عمر. ومحمد ابن اسحاق. وهشام بن حسان. ويحيى بن عجلان. وسليمان التيمي. وليث بن أبي سليم. وحسين بن عبد الرحمن. وصفوان بن سليم. وحيد الطويل. وقطر بن خليفة. واسماعيل ابن أبي خالد. وبيان بن بشر. وزياد بن أبي زياد. وعوف الأعرابي. وسفيان الثوري. وغير ذلك من العلماء الأعلام <sup>٥</sup>

روى عنه سفيان الثوري وهو من شيوخه. وسفيان بن عيينة. وهو من أقرانه. وابن المبارك ومات قبله. ويحيى القطان. والشافعي مؤسس المذهب. ومروان بن محمد. وابن مهدي. وعبد الرزاق. واسحق بن منصور السلولي. وحسين بن علي الجعفي والأصمعي. وابن

(١) الطالقاني بفتح الطاء واللام بعدها قاف نسبة الى طالقان خراسان، والفنديني بضم الفاء وسكون النون وكسر الدال المهملة وسكون الياء المثناة من تحت وفي آخرها نون نسبة الى فندين قرية من قرى مرو، وأبيورد بفتح الهمزة وكسر الباء الموحدة وسكون الياء المثناة من تحتها وفتح الواو وسكون الراء بعدها دال مهملة بليدة بخراسان <sup>٥</sup>

بقراً ربع القرآن كل يوم نظرا في المصحف ويقوم به الليل فتركة الالية قطعت رجله ثم عاد من الدلة المقبلة وقال ابن قتيبة وغيره لمادعي الجزار ليقطعها قال له: نسقيك الخمر حتى لا تجد لها ألما فقال له: لا أستعين بحرام الله على ما أرجو من غافية قالوا: فنسقيك المرقد - هو دواء برقد من يشربه - قال: ما أحب أن أسلب عضوا من أعضائي وأنا لأجد أم ذلك فاحتسبه قال: ودخل عليه قوم أنكروهم فقال: ما هؤلاء؟ قالوا: يسكنونك فان الألم ربما عزب معه الصبر قال: أرجو أن أ كفيكم ذلك من نفسي فتنطعت كعبه بالسكين حتى اذا بلغ العظم وضع عليها المشار فقطعت وهو يهال ويكبر ثم أنه أعلل له الزيت في مغارف الحديد غشم به فغشى عليه فأفاق وهو يمسح العرق عن وجهه، ولما رأى القدم بايديهم دعا بها فقلها في يده ثم قال: أما والذي حملني عليك انه ليعلم أني ما مشيت بك الى حرام أو قال معصية، ولما دخل ابنه اصطلب الوليد بن عبد الملك وقتله الدابة كما تقدم لم يسمع في ذلك منه شيء حتى قدم المدينة فقال: اللهم انه كان لي أطراف أربعة فأخذت واحدا وأبقيت لي ثلاثة فلك الحمد وإيم الله لئن أخذت لقد أبقيت ولئن ابتليت لطالما عاقبت <sup>٥</sup> ولما قتل أخوه عبد الله قدم عروة على عبد الملك بن مروان فقال له يوما: أريد أن تعطيني سيف أخى عبد الله فقال له: هو بين السيوف ولا أميزه من بينها فقال عروة: اذا حضرت السيوف ميزته أنا فامر عبد الملك باحضارها فلما حضرت أخذ منها سيفا مقل الحد فقال: هذا سيف أخى فقال عبد الملك: كنت تعرفه قبل الآن؟ فقال لا: فقال: كيف عرفته؟ قال يقول النابغة الذبياني

ولا عيب فيهم غير أن سيوفهم <sup>٥</sup> بين فلول من قراع الكتائب

وعروة هذا هو الذي احتقر بن عروة التي بالمدينة وهي منسوبة اليه وليس بالمدينة بنو

أعذب من ماتها <sup>٥</sup> وما يدل على زهده في الدنيا وطلبه الآخرة ما حكاه العتيبي في تاريخه <sup>٥</sup>

قال العتيبي: ان المسجد الحرام جمع بين عبد الملك بن مروان. وعبد الله بن الزبير وأخويه مصعب وعروة المذكور أيام تألفهم بعد معاوية بن أبي سفيان فقال بعضهم: لهم فلتمنه فقال عبد الله بن الزبير: منيتي أن أملك الحرمين وأنال الخلافة، وقال مصعب: منيتي أن أملك العراقين وأجمع بين عقيلتي قريش سكنية بنت الحسين. وعائشة بنت طلحة، وقال عبد الملك بن مروان: منيتي أن أملك الأرض كلها وأخلف معاوية، فقال عروة: لست في شيء مما أتم فيه منيتي الزهد في الدنيا والفوز بالجنة في الآخرة وأن أكون بمن يروى عنه هذا العلم، قال: فصرف الدرهم من صرفه الى أن بلغ كل واحد منهم الى أمه <sup>٥</sup> وكان عبد الملك لذلك يقول من سره أن ينظر الى رجل من أهل الجنة فلينظر الى عروة ابن الزبير والله أعلم <sup>٥</sup>

RECHERCHES

PUBLIÉES SOUS LA DIRECTION DE L'INSTITUT DE LETTRES ORIENTALES DE BEYROUTH

SÉRIE I : PENSÉE ARABE ET MUSULMANE

Tome XLVII

IBN AL-JAWZĪ'S  
KITĀB AL-QUṢṢĀS  
WA'L-MUDHAKKIRĪN

*Including a Critical Edition, Annotated  
Translation and Introduction*

BY

MERLIN L. SWARTZ



DAR EL-MACHREQ ÉDITEURS  
B.P. 946, BEYROUTH

أبو الفرج بن الجوزي

٥٤

وبسط كفه . فإذا أذنب الرجل ذنباً<sup>1</sup> قال : هكذا فعقد واحداً<sup>2</sup> ، / ثم  
أذنب وعقد اثنين ، ثم ثلاثاً ، ثم أربعاً ، ثم ردّ الإبهام على الأصابع  
في الذنب الخامس . فطبع على قلبه . قال مجاهد : فأبكم يرى أنه لم  
يُطَبَّع على قلبه<sup>3</sup> ؟

fol. 45b

5

ومنهم  
وهيب بن الورد

١٠٢ أخبرنا عبد الوهاب الأتماطي قال : انا ابن المبارك بن عبد الجبار  
قال : انا أبو بكر محمد بن عليّ الخياط قال : انا أحمد بن محمد بن  
يوسف قال : ثنا ابن صفوان قال : ثنا عبدالله بن محمد القرشي قال :  
ثنا محمد بن الحسين قال : حدّثني محمد بن يزيد بن خنيس قال :  
قال وهيب بن الورد : عجباً للعالم كيف تجيبه دواعي قلبه الى ارتياح  
الضحك ، وقد علم أنّ له في القيامة ، روعات ووقفات ، وفرعات ، ثم  
غُثِّي عليه<sup>4</sup> .

10

ومنهم

الفضيل بن عياض

ومواعظه للرشيد وغيره كثيرة

15

١٠٣ أخبرنا أبو بكر بن حبيب العامريّ قال : انا عليّ بن أبي صادق  
الحيريّ قال : ثنا أبو عبدالله بن باكويه الشيرازيّ قال : ثنا أحمد بن  
إبراهيم الكنديّ قال : ثنا البغويّ قال : ثنا محمد / بن حسان السميّ

fol. 46a

1. Marg. ذنبا .
2. MS واحدة .
3. *Safwa*, II, 118.
4. *Ibid.*, II, 125; *Hilya*, VIII, 141.

Fudayl b. Iyaz

# مسالك الأَبصار في ممالك الأَمصار

منشورات

معهد تاريخ العلوم العربية والإسلامية

يصدرها

فؤاد سزكين

تأليف

ابن فضل الله العمري

شهاب الدين أحمد بن يحيى

(توفي ٧٤٩ هـ)

F. Dayl b. Igar

15 MAYIS 1998

سلسلة ج

عيون التراث

المجلد ٧/٤٦

السفر السابع ٨١٢-١٤

يصدره

فؤاد سزكين

بالتعاون مع

علاء الدين جوخوشا، إيكهارد نوبار

Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırma Merkezi Ankara	
Keyit No :	93731
Tasnif No :	910 297 FAZM

مسالك الأَبصار في ممالك الأَمصار

السفر السابع

طبع بالتصوير عن مخطوطة ٤/٢٧٩٧ (ص ٢١٨-٥٧٠)

أحمد الثالث، طريقبور سراي

استانبول

١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م

معهد تاريخ العلوم العربية والإسلامية

في إطار جامعة فرانكفورت - ألمانيا الاتحادية

هو الزبيا والعمل لأجل الناس هو الشرك . وقال أبو علي الرازي  
صحت الفضيل لمن سنه ماراته ضاحكا ولا مندسما الا يوم مات  
ابنه فقلت له في ذلك فقال ان الله احب امرأ فاجبت ذلك وقال  
الفضيل اني لاعضى الله فاعرف ذلك في خلق حمارى وخادى  
حتى في مناقب الابرار عن سفين بن عيينه قال قال الربيد  
ارتدان التي الفضيل زعيان لعل الله ان حدث لي عظه انتفع بها  
فقلت له والله ان ذلك لجيب لي ولكنه رجل قد اخذ نفسه عذمة  
الله تعالى فما لاحد فيه حظ والره ان تراه متصوفا في بعض حالاته  
من عبادة ربه عز وجل فهو عليه جفا وانمت والله اعرفه  
الرجل الجرم العشرة الحسن الخلق وهو من شاهدين من لسته انه  
داخل في حكم العامة فقال لي ما عزمت على لقاءه حتى وطنت  
نفسى على احتمال مشاهدتى اخلاقه ثم قال وعك يا سفيان  
ان شرف القوى شرف لان احمر عليه بامرته ولا خلافه فاديت  
ذلك الى الفضيل فقال انه الحسن العقل لولا ما ضرب به من قيته  
هذه العاجله ويسوئى ايضا فاما ما يسوئى من لقاءه فارجو  
ان يكون له فيه ما يصد عن عينه واما ما يسوئى منه فمراة مثله  
رفذ في سوانع النعم عريانا من الشكر ثم قطب بن عيينه .  
وقال ما قدر من كان الله عاصيا لاجاهه لي في لقاءه فلما ازل  
ارقبه حتى اذله فرجعت الى الربيد فاعلمته وقلت له ليس يطمع  
فيه الا وقت افطاره وكان افطاره كاختطاف الطارحة فرب  
الربيد ولبن مطنه وطيلسنا و عطاراته ومعها مشرور  
الحادى وانا فدرقت الباب فرك وفتح ودخل ودخلت معه  
ودف مشرور على الباب فتسلم عليه الربيد قائما فلتشم منه

والفضل لكثرة وتي رواية كت يوما جالسا فاجاء انسان وقال  
علي وجا اخرضعتني . وقال ابو عبد الله بن الفرج اطلعك  
على ابراهيم بن ادهم بالشام وهو نابئ وعقد راسه افنى في قفها  
باقه نرجس تدب عنه حتى انته . . . ومنهم  
الفضيل بن عياض ابو علي الخراساني رجل راي عين البصيرة  
واطلع ومثل بصف السمرقند هول المطلاع اسنعه الذير واستدعه  
الغبير وزجه واعط القزان فارد جرو والان ملبه وكان من صديد  
او حجر وقد مضت عليه سنون كان ساعحا في سننها طامحا بسمتها  
وشبابه مقبل ومثاله انه لعن العرم مهتل فرد سبله قبل  
بلوغ القزان وانا مرسته بعد ما فقد عران وذلك حين ان له  
المتاب وسبق له الكاب فعمل بعمل اهل الجنه واظهر الله له من  
سره ما اخنه . ورؤى ابو القاسم العشري بتدنه قال كان  
الفضيل شاطرا يقطع الطريق بين ابورده وسرخس وكان  
سبب ثوبه انه عشو جارية فيلنا هو زبى الجدران اليها ففتح  
تاليا يتلوا الرمان للذين امنوا ان خشع قلوبهم لذكرا الله فقال  
يارب قد ان فرجع فاواه الليل لي اخربه فاذا فيها رفته فقال  
بعضهم نزل وقال قوم حتى تبضع فان فضلا على الطريق  
يقطع علينا قات الفضيل وامنهم وجاور الحرم حتى مات  
وقال الفضيل بن عياض اذا احب الله عبدا اكثر همة  
وعده واذا ابغض الله عبدا وسع عليه ديناه . وقال ابن المبارك  
اذا مات الفضيل ارتفع الحزن وقال الفضيل لوان الدنيا حرافير  
عرضت على ولا احاسب بها لكن اقتدرها ما تقدر احد كثر  
الجفة اذا مر بها ان صب ثوبه وقال ترك العمل لاجل الناس